

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

صور مسئله در بحث تعيينی يا تخیری بودن واجب

بحث در صور دوران بين تعيين و تخير است، عرض کردیم که اين بحث مجموعاً در سه قسم مطرح می‌شود، قسم اول آنجایی که دوران امر بين تعيين و تخير در حکم واقعي يا به تعبیر مرحوم نائینی در جعل ابتدایی است. آیا شارع در عالم جعل اين فعل را به صورت معین واجب کرده يا به صورت مخیر و تخیری؟ آن وقت بیان کردیم که دوران امر بين تعيين و تخير در عالم جعل و در احکام واقعیّه خودش دارای سه صورت است که بحث صورتهای اول و دوم گذشت.

تذکر: بحث دوران بين تعيين و تخير هم در تنبیهات برائت مورد بحث واقع شده و هم در همین بحث اقل و اکثر ارتباطی مورد بحث واقع شده است. مرحوم نائینی این اقسامی که بیان می‌کنیم را در تنبیه دوم مباحث برائت مطرح کرده است. بين آنچه که در فوائد الاصول و آنچه که در اجود التقريرات آمده نیز تفاوت وجود دارد که يك وقتی من از قدیم به بعضی از دوستان می‌گفتم اگر بشود يك تألیف سومی مرکب از فوائد و اجود نوشت. الآن نسبت بين فوائد و اجود نسبت عام و خاص من وجه است، بعضی از مطالب را فوائد الاصول دارد و اجود ندارد، بعضی از مسائل را اجود التقريرات دارد که فوائد الاصول ندارد! اگر بتوان يك کتاب جامع بين این دو کتاب نوشت که به عنوان غایت و نهایت نظرات مرحوم محقق نائینی مطرح شود، باز در کنار آن هم شاگردهای دیگر مرحوم نائینی، مثلاً این کتاب نتایج الأفكار که مربوط به مرحوم شاهرودي قدس سره است، این بزرگان نجف می‌گویند از خود اين کتاب هم به خوبی استفاده می‌شود که ایشان بر آراء مرحوم نائینی مسلط بوده، اگر بتوان اینها را نیز ضمیمه کرد يك تحقیق و مجموعه‌ی خیلی خوب می‌شود.

در همین قسم دوم که دیروز بود؛ ما آمديم آن روایت « إِنَّ سَيْنَ بَلَالٍ عِنْدَ اللَّهِ شَيْنٌ » را ذکر کردیم، اگر شما به فوائد الاصول نگاه کنید آنجا نیست! اما در کتاب اجود التقريرات جلد سوم صفحه 371 به بعد که همین بحث دوران بين تعيين و تخير را مرحوم نائینی بیان کردند مراجعه کنید وجود دارد، علي اي حال یکی از نکاتی که نباید غفلت شود مقارنه و مقایسه‌ی بين کلام فوائد و اجود التقريرات است. برخی از بزرگان مثل امام رضوان الله تعالی علیه، نظرات مرحوم نائینی را فقط از فوائد الاصول بیان کردند، چون فوائد هم اولین تقریراتی است که از ایشان چاپ شده و دوره‌ی قبل هم ظاهراً باشد، اجود التقريرات دوره دوم اصول مرحوم نائینی بوده است. امام مقیدند از فوائد الاصول نقل می‌کنند و اصلاً آراء مرحوم نائینی را بر حسب آن ذکر می‌کنند. وقتی مقداری بیشتر با این کتاب‌ها کار کنید، متوجه می‌شوید که گاهی اوقات فوائد عمق مسئله را بیشتر دنبال کرده، اجود التقريرات تنظیم در مطالب را بیشتر رعایت کرده، در عین اینکه از عمق مسئله هم برخوردار است اما در ترتیب و تنظیم پیداست منظم‌تر و منقح‌تر از آن دوره‌ی اولی بوده است. پس اینها را توجه داشته باشید که به کلمات نائینی هم باید در فوائد مراجعه کنید و هم در اجود التقريرات.

صورت سوم از قسم نخست؛

صورت سوم از همین قسم اول یعنی دوران بين تعيين و تخير در احکام واقعیّه این است، اگر ما می‌دانیم يك فعلي واجب است

اما نمی‌دانیم فعل دیگر آیا وجوب دارد یا نه؟ و آیا عدل برای این واجب اول هست یا نه؟ آیا مسقط است یا نه؟ هم در وجوبش و هم در مسقطیت آن ما شک داریم، مثل این مثال، می‌دانیم که در يك كفاره‌اي صیام شهرين متتابعين واجب است، اما نمی‌دانیم اطعام عشرة مساكين هم واجب است یا نه؟ و اگر آن را هم انجام دادیم مسقط از این صیام شهرين متتابعين هست یا نه؟ اینجا مسئله چگونه است؟

نکته‌ای که باز باید تذکر بدهیم و قبلاً هم اشاره‌ای شده، در تمام این اقسام بحث ما این است که می‌خواهیم ببینیم از حیث اصول عملیه مسئله چگونه است؟ یعنی در بحث دوران بین تعیین و تخیر از حیث جریان اصول عملیه ببینیم آیا از راه اصول عملیه ما به تعیین می‌رسیم یا به تخیر؟ کدام يك از اینهاست؟ و الا اگر يك اصالة الإطلاق لفظي باشد، این را مکرر خواندیم و همه قبول دارند، خود مرحوم نائینی و دیگران هم قبول دارند که اصالة الاطلاق اقتضاي تعیینیت دارد، وقتی يك دليلي می‌گوید صیام شهرين متتابعين واجب، این اطلاق دارد، یعنی چه چیز دیگر واجب باشد و چه نباشد، به معنای تعیینیت است! محل کلام در جایی است که ما می‌دانیم يك فعلي واجب است اما برای این وجوب ما دلیل لفظي نداریم، اصالة الاطلاق در کار نیست، حالا که دلیل لفظي نداریم ببینیم از حیث اصول عملیه مسئله چگونه است؟

محققین برای تعیینیت و اشتغال چهار راه ذکر فرمودند؛ مرحوم آقاي خوئي قدس سره تمام این چهار راه را در کتاب مصباح الاصول نقل کردند و همه را مورد مناقشه قرار دادند و نظر شریف‌شان بر این شده که اشتغال و تعیین در کار نیست باید برویم سراغ برائت و تخیر.

راه اول راهی است که مرحوم آخوند در کفایه دارد، مرحوم آخوند در کفایه، در بحث اصالة البرائة می‌فرمایند اگر در شرطیت يك شيئي برای واجب شك کنیم، اینجا چون شرطیت قابلیت رفع و قابلیت وضع دارد، اصالة البرائة جاری می‌شود. حدیث رفع این را می‌گیرد، باز من این نکته را عرض کنم، حالا ولو در اثنای کلام هم می‌آید، کلمات اصولیین اینجا و در بحث اصالة البرائة اجمال دارد و گاهی اوقات قابل جمع هم نیست، از این نظر که می‌خواهم عرض کنم، آیا ما می‌خواهیم فقط بحث از برائت شرعی را کنیم، ببینید افرادی مثل آخوند و مرحوم محقق نائینی، اینها برائت عقلي را اصلاً در اقل و اکثر جاری نمی‌دانند و در اقل و اکثر در اجزاء تحلیلیه، اجزاء تحلیلیه مثل همین شرایط.

نائینی فرمود آنجایی که من قبیل الجنس و النوع باشد، این برمی‌گردد به دوران بین تعیین و تخیر، و چون در اقل و اکثر برائتی نیستند از حیث برائت عقلي، لذا آخوند و نائینی اصلاً برائت عقلي را کنار می‌گذارند و وارد برائت شرعی می‌شوند و این هم نکته‌ای است که باید به آن توجه داشت.

آخوند اینجا هم بحث برائت عقلي را نکرده، می‌فرماید ادله برائت شرعی مثل حدیث رفع می‌آید آن شرایطی که اخذ در واجب بخواهد بشود اگر مشکوف باشد برمی‌دارد، نمی‌دانیم شارع این شرط را شرط برای واجب قرار داده یا خیر؟ اصالة البرائة این را برمی‌دارد. آخوند می‌فرماید اگر دوران بین تعیین و تخیر به خاطر این باشد که احتمال بدهیم شارع يك شرطي را در واجب اخذ کرده «فیحكم بالتخیر» چرا؟ «لأنَّ الشرطيَّة قابلٌ للرفع و الوضع فیشمِّلها حدیث الرفع» اما در دوران بین تعیین و تخیر اگر ما احتمال بدهیم يك خصوصیتی را در ذات واجب. تعبیر این است «إن كان من جهة احتمال دخل خصوصية ذاتية في الواجب كما في المقام» یعنی در اینکه آیا این واجب تعینی است یا تخیری، این بر نمی‌گردد به اینکه آیا شارع يك چیزی که مسلّم واجب است، يك شرطي را در آن اخذ کرده یا نه؟ تا ما اصالة البرائة را جاری کنیم، این بر نمی‌گردد به اینکه آیا واجب را از اول با خصوصیت تعیینیت جعل کرده یا نه؟

این شك ما به جهت احتمال دخل يك خصوصیت ذاتی در واجب است، آیا شارع از اول که صیام شهرين متتابعين را به عنوان كفاره قرار داد، به عنوان تعیینی قرار داد یا نه؟ اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوئیم اصل برائت از تعیینیت است، برای اینکه آخوند

می‌فرماید خصوصیت انتزاع از عنوان خاص می‌شود، یعنی اگر شما يك جايي بدانید که این واجب تعیینی است می‌آید تعیینیت را انتزاع می‌کنید، تعیینیت دیگر مجعول شرعی نیست و قابلیت رفع و وضع شرعی را ندارد. لذا نظر شریف مرحوم آخوند این است که ما در این گونه خصوصیت نمی‌توانیم اصالة البرائة جاری کنیم، اگر اصالة البرائة جاری نشد «لا مناص من الحكم بالاشتغال»، اشتغال می‌گوید باید این واجب را بیاوری، چه فعل دیگر را بیاوری و یا نیاوری، فایده ندارد باید اینکه مسلم واجب است را بیاوری.

مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول، در جواب می‌فرمایند درست است خود خصوصیت منتزعة من الخاص، خود خصوصیت قابلیت رفع و وضع را ندارد اما اعتبار این خصوصیت که قابلیت رفع و وضع را دارد! ما نمی‌دانیم شارع این خصوصیت را اعتبار کرده یا نه؟ آیا این خصوصیت در نزد شارع معتبر است یا خیر؟ اصل عدم اعتبارش است، ما می‌دانیم اگر کسی در حج فلان محرم از محرّمات احرام را انجام داد، باید دو ماه روزه بگیرد ولی نمی‌دانیم ده روز طعام به مسکین هم مسقط این است یا خیر؟ شارع او را عدل برای این قرار داده یا خیر؟ اگر مسقط باشد، اگر عدل قرار داده باشد به این معناست که صیام شهرین خصوصیتی ندارد، تعیینیتی در کار نیست و شما بین این دو تا مخیر هستید، ایشان می‌گوید ما شك می‌کنیم آیا این خصوصیت را شارع اعتبار کرده یا خیر؟ اصل عدم اعتبار آن است.

اینجا يك وجه چهارمی را مرحوم آقای خوئی نقل می‌کنند به نام اصل عدم وجوب جعل دیگری، این جواب برمی‌گردد به همان وجه چهارم و این جواب از مرحوم آخوند نشد، در نظر آخوند بین خصوصیت و اعتبار خصوصیت فرقی وجود ندارد، آخوند می‌گوید اصالة البرائة يك دليل شرعی است، در آنچه که مجعول شرعی است جریان پیدا می‌کند، شرطیت در آن اموری که شرط زائد بر مشروط باشد قابلیت رفع و وضع را دارد، مثلاً شارع می‌تواند در نماز طهارت را شرط قرار بدهد، شك می‌کنیم که طهارت را شرط قرار داده یا خیر؟ اصل عدم آن است و مانعی هم ندارد، همه هم قبول دارند، اصالة عدم كون الطهارة شرطاً شما الآن ببینید در طواف مستحبی شك می‌کنید طهارت در آن معتبر است یا نه؟ اصل این است که طهارت در آن معتبر نیست، اما اگر در يك خصوصیت ذاتی شك کنیم جاي طواف مستحبی نگاه به کعبه جاي آن را می‌گیرد یا خیر؟

این مثال خیلی خوبی شد، شك کنیم آیا نظر به کعبه مسقط طواف مستحبی است یا خیر؟ چون اینکه الآن می‌گوئیم دوران بین تعیین و تخییر فقط در واجبات نیست بلکه در مستحبات هم جریان دارد، آخوند می‌فرماید در جايي که يك خصوصیت ذاتی است، این خصوصیت ذاتی دیگر قابل رفع و وضع نیست، نمی‌توانیم بگوئیم شارع از اول طواف مستحبی را آورد بعلاوه‌ی تعیینیت، این نیست! بعلاوه‌ی این خصوصیت ذاتیه، آخوند می‌گوید این خصوصیت ذاتی را ما از يك خاصی باید انتزاع کنیم، اگر دلیلی پیدا کردیم یا راهی پیدا کردیم که اگر فعل دیگری انجام دادیم مسقط این نیست ما می‌آئیم تعیینیت را درمی‌آوریم، پس تعیینیت يك امری نیست که قابل رفع و وضع شرعی باشد. بعبارة أخرى آخوند می‌خواهد بگوید شرطیت مجعول شرعی است ولی تعیینیت مجعول شرعی نیست، تمام این استدلال آخوند به این برمی‌گردد، شرطیت مجعول شرعی هست اما تعیینیت مجعول شرعی نیست و اصالة البرائة چیزی که مجعول شرعی نیست را نمی‌تواند بردارد. به نظر ما حق با مرحوم آخوند است و جوابی که مرحوم آقای خوئی دادند قابل قبول نیست.

يك بحثی در اوامر بود که آیا اطلاق اقتضا تعیینیت، نفسیت و عینیت را دارد؟ این یک بحث است. بحث اقل و اکثر با فرض این است که ما دليل لفظی نداریم، می‌خواهیم بگوئیم اصول عملیه آیا اقتضا تعیینیت دارد یا تخییریت.

دلیل دوم را مرحوم نائینی فرموده؛ نائینی می‌فرماید ما با انجام فعل دیگر - اطعام عشرة مساکین - شك می‌کنیم امتثال نسبت به آن واجب معلوم انجام شد یا خیر؟ اصالة الاشتغال می‌گوید هنوز ذمه‌ی شما مشغول است، ببینید آنچه که ما به آن رسیدیم این است که کسی که این محرم احرامی را انجام داد باید دو ماه روزه بگیرد، اما نمی‌دانیم ده مسکین طعام جاي او را می‌گیرد یا نه؟ اگر آمدیم ده مسکین طعام دادیم شك داریم در اینکه آیا امتثال واقع شده یا خیر؟ اصالة الاشتغال در اینجا می‌گوید باید همان

مرحوم آقاي خوئي در اینجا مي فرمايند ما دو جور تخيير داريم، يك تخيير عقلي و يك تخيير شرعي، در تخيير عقلي ما علم داريم به اينكه وجوب به قدر جامع بين الفعلين تعلق پيدا کرده، اين براي ما معلوم است، در تمام موارد تخيير عقلي تعلق تكليف به قدر جامع مسلم است منتهي شك مي كنيم آيا اين فعل خصوصيت دارد يا آن فعل، مي آئيم اصالة البرائة عن الخصوصية را جاري مي كنيم.

بعبارة آخري ايشان مي فرمايد حالا كه تكليف به جامع براي ما معلوم است، إنما الشك في كونه مأخوذاً في متعلق التكليف علي نحو الإطلاق و لا به شرط، أو علي نحو التقييد و بشرط الشيء، آيا اين متعلق به نحو مطلق است كه بگوئيم چه اين فرد چه آن فرد! لا به شرط اين فرد و آن فرد فرقي نمي كند، يا به شرط شيء است. مي فرمايند نمي شود بگوئيم در مقام واقع اهمال وجود دارد، در مباحث اصول از ما زياد شنيديد كه اهمال در مقام ثبوت محال است! در مقام ثبوت مولا يا بايد اراده ي اطلاق کرده باشد و يا اراده ي تقييد کرده باشد.

پس مي فرمايند در موارد تخيير عقلي ما علم اجمالي داريم به اينكه آن جامع واجب است، تكليف به او تعلق پيدا کرده اما نسبت به اينكه آيا به نحو مطلق است يا مقيد، شك داريم! آن وقت مرحوم خوئي مي فرمايد ما كه آمديم به شما ياد داديم اينجا انحلال به وجود مي آيد، و براي انحلال اگر اصل جاري شود در يك طرف بلا معارض، مسئله تمام است و اينجا اصل در يك طرف بلا معارض است، در طرف تقييد اصالة البرائة عن التقييد معارض ندارد، براي اينكه اصالة البرائة عن الاطلاق اثر ندارد، اطلاق خودش توسعه ي بر مكلف است، اصالة البرائة جايي بايد جاري شود كه ضيق در كار باشد، تقييد ضيق اصالة البرائة در آن جاري مي شود لذا انحلال در او به وجود مي آيد، اين راجع به اينكه اگر تخيير عقلي باشد.

بعد مي فرمايند اگر تخيير شرعي باشد باز هم در آنجا تكليف بأحد الشئيين تعلق پيدا مي كند و در آنجا هم شك در تقييد داريم و نسبت به شك در تقييد اصالة البرائة جاري مي كنيم. اينجا به نظر من باز مرحوم آقاي خوئي كاملاً از مسير بحث خارج شدند، آخوند، نائيني و ديگران در دوران تعيين و تخيير اصلاً بحث برائت عقلي و تخيير عقلي مطرح نيست! در دوران امر بين تعيين و تخيير بحث اين است كه آيا ما برائت شرعي و ادله ي نقلي برائت را مي توانيم جاري كنيم يا خير؟ همهي بحثها همين است، دوران امر بين تعيين و تخيير يك ریشه اش در اقل و اكثر ارتباطي است، در اقل و اكثر ارتباطي نه آخوند و نه نائيني انحلال را پذيرفتند، وقتي انحلال را نمي پذيرند ديگر جايي براي برائت عقلي وجود ندارد. همه بحثها در برائت شرعي است، اينها مي گویند ما در اینجا اگر آمديم اين فعل را انجام داديم شك مان به شك در سقوط برمي گردد و در شك در سقوط بايد اشتغالي بشويم.

برائت در جايي است كه ما شك در ثبوت تكليف داشته باشيم، اينجا اصل يك تكليف مسلم است مي دانيم كفاره ي اطعام عشرة مساكين بايد داده شود، اما نمي دانيم عشرة مساكين آيا عدل او هست يا نه؟ پس اصل تكليف مسلم است و اينجا ديگر مجالي براي برائت شرعي نيست، لذا مرحوم آخوند در اين جواب رفتند به مبنا خودشان و اينكه انحلال نيست! و ثانياً اشكالي كه در جلسات قبل بيان كرديم، گفتيم بحث تعلق تكليف به قدر جامع در جايي است كه تخييري بودن مسلم باشد، اگر يك جايي واجب تخييري نيست، تعلق به قدر جامع اصلاً براي ما معلوم نيست و دوران بين تعيين و تخيير در حقيقت برمي گردد به اينكه شك داريم آيا تكليف به جامع تعلق پيدا کرده يا به خصوص اين صيام شهرين متتابعين، اين هم اشكال دوم. و لذا اين وجه دوم كه مرحوم خوئي هم جواب دادند اين دو اشكال متوجهش است.